

حقی برای همه کودکان

یکی از پیچیده‌ترین مسائل اجتماعی کنونی در ایران، مسئله موج اخیر مهاجرت افغانستانی‌ها به ایران است. در میانه تابستان سه سال قبل بود که ناگهان حکومت طالبان دوباره در این کشور مستقر شد و با فرار دولت‌مردان این کشور، موج گریز در همسایه شرقی گسترش پیدا کرد. صحنه آویزان شدن مردم از آخرین هواپیماهای خارجی که از فرودگاه کابل برمی‌خواستند، میلیون‌ها بار در اینترنت بازنشر شد و افغانستان، به دوره تازه‌ای از تاریخ دردناک خود پای گذاشت.

طبیعی بود که دوباره، نخستین مقصد مورد نظر شهروندان این کشور برای مهاجرت ایران باشد. کشوری بزرگ که در چهار دهه گذشته پذیرای موج‌های بزرگ مهاجرت افغان‌ها بوده است اما این بار ظاهراً دیگر تاب این میزبانی را نداشت. شهروندان افغانستان که اغلب سواد، مهارت و تخصص چندانی ندارند، از راه قاچاق وارد کشور می‌شدند. در برخی از اخبار آمد که روزانه تا ۵۰ هزار نفر به شکل غیرقانونی از مرز عبور می‌کنند. پناهندگانی که هویت خود را پشت خاکریزهای مرز جا گذاشته‌اند و این طرف دیگر نه گذشته‌ای دارند و شاید نه آینده‌ای.

از درد مردم افغان نوشتن تمامی ندارد اما در این میان نباید از مشکلات کشور خودمان هم غافل شد. مشکلاتی که مهاجران غیرقانونی و پناهندگان جنگی با خودشان به کشورهای دیگر می‌برند، در همه جای دنیا وجود دارد. حالا در برخی کشورها سیاست‌مداران آمادگی آن را دارند و برایش برنامه‌ریزی می‌کنند و در برخی کشورها نه.

آسیب‌پذیرترین قشر پناهندگان افغان، کارگران غیرقانونی نیستند، بلکه کودکان هستند. شهروندان بی‌هویتی که تا وقتی به سن کار نرسند، گاهی هیچ به حساب می‌آیند. البته اغلب خیلی زودتر از آنچه قوانین و حقوق بین‌المللی کودک می‌گوید، وارد چرخه کار می‌شوند و آسیب‌های جبران‌ناپذیر جسمی و روحی را متحمل می‌شوند و در نهایت آن را به جامعه میزبان هم تحمیل می‌کنند.

از سوی دیگر بحث آموزش کودکان افغان موضوعی است که همیشه محل بحث و تالش گروه‌های نیکوکار و فعالان اجتماعی کشورمان بوده است. خواه این فعالان ایرانی باشند و یا افغان. هزاران کودک افغانستانی در مدارس ایران (عموماً مناطق فقیر و حاشیه‌ای) به‌صورت غیرقانونی درس می‌خوانند که چالش‌های پیچیده خودشان را دارند. اگر بدانیم امروز نرخ باسوادی افغانستانی‌ها در ایران بیش از نرخ باسوادی ساکنان خود افغانستان است، متوجه می‌شویم آموزش مسئله مهم افغانستانی‌های امروز ایران است. تابستان امسال وزیر آموزش و پرورش اعلام کرد که در حال حاضر بیش از نیم‌میلیون کودک افغانستانی در ایران تحصیل می‌کنند. در برخی مناطق، تعداد دانش‌آموزان افغان در کلاس‌های درس بیشتر از دانش‌آموزان ایرانی است. این موضوع برای دولت ایران حدود ۳۳۵ میلیون دلار هزینه دارد که تنها ۱۷ میلیون یورو از آن از محل کمک‌های خارجی تأمین می‌شود. یعنی اگر گشاده‌دستانه حساب کنیم، تحصیل کودکان افغان در ایران سالانه حدود ۳۰۰ میلیون دلار هزینه دارد. البته این توجیه خوبی برای دریافت هزینه‌های سرسام‌آور از دانش‌آموزان افغانستانی برای تحصیل در ایران نیست اما نمی‌توان واقعیت را کتمان کرد که ما در تأمین این هزینه‌ها مشکل جدی داریم.

افت تحصیلی، ترک تحصیل و هزارویک مشکل دیگر که همگی ریشه اقتصادی و فرهنگی دارند، امروز این جمعیت نیم‌میلیونی را به شدت تهدید می‌کند. باید بارها و بارها به خودمان یادآور شویم که تحصیل حق تمام کودکان در تمام دنیاست و هیچ‌مانعی نباید برای این حق بزرگ وجود داشته باشد.

مشکلات مربوط به مدارک هویتی، یکی دیگر از موانع تحصیل کودکان افغانستانی در ایران است. به‌خوبی می‌دانیم بی‌سواد، یکی از مهم‌ترین زمینه‌های گسترش جرم و بزه و سایر آسیب‌های اجتماعی است. یک سوم دانش‌آموزان افغانستانی در ایران همین حالا بدون مدرک هویتی در حال زندگی هستند.

همین چند روز قبل، سرپرست دفتر آموزش پیش‌دبستانی و دبستانی وزارت آموزش و پرورش گفت: «۱۸ هزار کلاس درس فقط به دانش‌آموزان ابتدایی اتباع افغانستانی اختصاص داده‌ایم.» او توضیح داد که نسبت دانش‌آموزان اتباع به ایرانی در برخی شهرها و روستاها حتی ۹۰ به ۱۰ شده است. یعنی در ازای هر ۹ افغانی، فقط یک ایرانی در این مدارس تحصیل می‌کند. این را اگر بگذاریم کنار آمارهای عجیب و غریب ترک تحصیل در ایران، متوجه می‌شویم که مشکل اصلی فقط مشکل افغان‌ها نیست، بلکه مشکلی مشترک در آموزش کودکان در کشورمان است که نیاز به مطالعه و بررسی‌های مفصل دارد.

گزارش

سروش غفاری

روزنامه نگار

مشکلات تحصیل کودکان افغانستانی در ایران، تنها جنبه سیاست‌گذاری و اقتصادی ندارد. یکی از مهم‌ترین مسائل، تفاوت فرهنگی میان کودکان ایران و افغانستان و چالش‌های عمیق و دردناکی است که در نتیجه آن ایجاد می‌شود. مسائلی که از یک سو چوب نژادپرستی را بر سر کودکان افغان فرود می‌آورد و از سوی دیگر کودکان ایرانی را با وجوهی از فرهنگ بیگانه آشنا می‌کند که ممکن است برای آن‌ها مخرب باشد.

تجربه فعالان اجتماعی حوزه آموزش اتباع و همچنین صدها معلمی که روزانه با دانش‌آموزان ایرانی و افغان سروکار دارند، گاهی امیدبخش ولی بیشتر دردناک است. با یکی از معلمان باسابقه شهرستان‌های استان تهران صحبت کردم که این روزها خط قرمزش نبودن دانش‌آموز افغانستانی در کلاس است. علت را جویا شدم و گفت: «هیچ سالی دانش‌آموز افغانی نداشته‌ام که از نظر آموزشی در حد متوسط کلاس باشد. این بچه‌ها یا بسیار باهوش و مستعد و فراتر از حد کلاس هستند (که ممکن است به‌خاطر سن بالاتر باشد) یا بسیار بی‌انگیزه‌تر از حد کلاس. بزرگ‌ترین مشکلی که ما با دانش‌آموزان ورودی از افغانستان داریم لهجه متفاوت آن‌هاست که در املا و خوانش مشکل ایجاد می‌کند.» او ادامه داد: «دولت برای آموزش از خانواده‌های اتباع پول می‌گیرد و این توقع و امید را برای آن‌ها ایجاد می‌کند که در صورت پرداخت پول شهروند درجه یک به حساب می‌آیند اما این خانواده وقتی به همراه بچه‌های خود به ارگان‌هایی مثل بانک و ثبت اسناد می‌روند، متوجه می‌شوند هرچه فکر می‌کردند خطاست و اصلاً جایگاه شهروندی در ایران ندارند.»

او درباره مشکلات فرهنگی حضور کودکان و نوجوانان افغان در ایران بیان کرد: «زندگی آن‌ها اغلب جمعی است، به همین دلیل در خانواده و اطرافیان خود چیزهایی می‌بینند و می‌شنوند که شاید اصلاً کودک ایرانی نشود و این‌ها را با خود به مدرسه می‌آورند. از طرفی در مدرسه هم وضعیت خوبی ندارند و مدام مسخره می‌شوند. من دانش‌آموزان زیادی داشته‌ام و می‌توانم مواردی را برای شما نام ببرم که شاگرد زنگ هم بودند اما به‌خاطر رفتارهای غلط بچه‌های دیگر در مدرسه افت تحصیلی پیدا

گزارش

شاید روایت مشترک تمام کودکان افغانستانی که در ایران درس خوانده‌اند شنیدن این کلمه با لحنی تحقیرآمیز باشد: «افغانی.» افغانی نه یک حقیقت معمولی و نه یک واقعیت شناسنامه‌ای، بلکه داغی است که روی پیشانی پناهندگان افغانی در ایران گذاشته می‌شود. اگر صد گناه به گردن افغانستانی‌هایی باشد که کشور خودشان را تقدیم طالبان کردند و فرار کردند، حتی یکی از آن‌ها هم روی دوش کودکی که او را با خودشان آورده‌اند نیست. از طرفی رابطه مستقیم آموزش با کاهش معضلات اجتماعی اصلاً قابل انکار نیست.

بنابراین مهم است بدانیم در ذهن دانش‌آموز افغانستانی در ایران چه می‌گذرد. حتی اگر نه معادلات سیاسی و نه معادلات فرهنگی، اصلاً او را به حساب نیاورند.

«س» امروز جوانی سی‌ساله و کارگر یک کارگاه نیمه‌صنعتی است. او درباره تجربه تحصیل خودش گفت: «اول همراه هر سال، سر صف مدیر می‌گفت بچه‌های اتباع کنار بایستند، بعد که همه سر کلاس می‌رفتند، می‌گفت هنوز بخشنامه‌ای از اداره برای شرایط تحصیل شما نیامده و معلوم هم نیست که امسال چه دستوری بدهند. شما فعلاً بروید سر کلاس اما هیچی معلوم نیست و نمی‌توانم قول بدهم. یادم است یک سال اصلاً اجازه ندادند و من کلاس سوم را نتوانستم بخوانم اما مدیر ما انسان شریفی بود.»

او درباره اولین تجربه تبعیض افزود: «وقتی بچه هستی زیاد متوجه چیزی نمی‌شوی. من آنجایی فهمیدم متفاوت هستم که دو تا از دوستان صمیمی‌ام برای آزمون تیزهوشان می‌خواندند اما شرکت در این آزمون کلاً برای اتباع ممنوع بود. من شاگرد اول کلاس بودم و این موضوع برایم دردناک بود.»

کودکان افغانستانی که در ایران بزرگ شده‌اند، بزرگ‌ترین مشکلاتشان چالش هویت است. آن‌ها تعلقی به افغانستان ندارند چون اغلب اصلاً آنجا را از نزدیک ندیده‌اند. از طرفی ایرانی هم نیستند؛ چون از والدین ایرانی متولد نشده‌اند و همیشه متفاوت هستند حتی اگر به لهجه فارسی تهرانی صحبت کنند یا از قومی باشند که چهره‌شان شبیه ایرانی‌هاست. این را بگذاریم کنار این موضوع که در سال‌های اخیر، بسیاری از آن‌ها به سودای زندگی بهتر

بوی کتاب نو؛ حقی که نمی‌توان از کودک گرفت

نگاهی به آموزش کود کان افغانستانی در فضاهای آموزشی ایران



بچه‌ها در مدرسه از بچه‌های ایرانی کمتر بود. دلایلش هم وحشت دانش‌آموزان افغان از دیپورت شدن بود که از طرف خانواده‌ها مدام به آن‌ها گوشرد می‌شد اما الان متأسفانه بزهکاری‌هایی از جمله سیگار و مواد مخدر بیشتر از روزهای اول در میان افغان‌ها رواج دارد. این موضوع باید اول پایش و بعداً بررسی شود.»

او درباره وضعیت تقابل کادر آموزشی با دانش‌آموزان اتباع، افزود: «معمولاً همکاران من تفاوتی بین دانش‌آموزان نمی‌گذارند. راستش بسیاری از آن‌ها با خانواده‌های اتباع بیشتر کنار می‌آیند. مثلاً اگر ببینند خانواده مشکل دارد، سر شهریه ممکن است تخفیفی هم بدهند. یا این بچه‌ها اغلب مجبورند کار کنند؛ چون برای خانواده‌هایشان نیروی کار به حساب می‌آیند. من بارها دیدم همکاران عقب‌ماندگی‌های تحصیلی این بچه‌ها را در مدرسه جبران کردند که والدینشان آن‌ها را از مدرسه جدا نکنند.»

دانش‌آموزان افغانستانی بزهکارتر شده‌اند

یکی دیگر از مدیرانی که سال‌ها مدرسه‌ای را در منطقه به اصطلاح «افغانی‌نشین» اداره کرده، برایم توضیح داد که موضوع کودکان افغان در سال‌های اخیر بسیار متفاوت از گذشته است. انگار در این سال‌های اخیر، دانش‌آموزان بیشتر با فضای ایران اخت شده‌اند. زبانشان به ما نزدیک شده و با فرهنگ ما آشناتر شده‌اند. او درباره وضعیت بزهکاری نوجوانان افغان در مدارس ایران، به تجربه شخصی اش استناد کرد و گفت: «قبلاً بزهکاری این

آن‌ها کودک کار هستند

یکی دیگر از معلمان توضیح داد: «تفاوت کودکان افغان را باید در بسترهای کاملاً متفاوتی بررسی کرد. اینکه یک نگاه کلی بیندازیم و نتیجه بگیریم درست نیست. آن‌ها در بستر تفاوت‌های نژادی، زبانی و حتی جنسیتی مشکلات و رنج‌های متفاوتی را تجربه می‌کنند. حالا اینکه می‌گوییم هم

شاید بروم، نمی‌دانم...



«م» دختری که در ایران به دنیا آمده، تا راهنمایی درس خوانده و شوهر کرده است گفت: «من اصلاً نمی‌دانستم تفاوتی دارم. خب ما توی محله محرومی بودیم. چه ایرانی، چه افغانی همه‌مان بدبخت بودیم دیگر. بی‌تعارف! برای همین با هم خوب تا می‌کردیم. دور و برمان هم وطن‌داران خودمان زیاد بودند. مثلاً در کوچه ما چهار خانوار افغانی زندگی می‌کرد. با یکی از این‌ها همشهری‌هایمان در یک حیاط زندگی می‌کردیم. برای همین من اصلاً نمی‌فهمیدم چه خبر است. تا اینکه اول یا دوم دبستان با یکی از دوستانم سر مداد و پاک‌کن دوایم‌ش شد. او هم رفت دوستانش را آورد. مرا هو کردند و گفتند: «افغانی بو گند میدی. برگرد کشور خودت و از این حرف‌ها. یادم است من تازه آنجا دوهزاری‌ام افتاد و یک مدت هم به زور مدرسه می‌رفتم اما دوستان خوبی هم در مدرسه داشتیم. یعنی این‌طور نبود که همه‌اش بد باشد. شاید بهترین خاطراتم از همان مدرسه باشد.»

یکی از افغانستانی‌هایی که در ایران زندگی می‌کند نیز درباره تجربه خود از تحصیل در یکی از مدارس ورامین گفت: «آنجا در مدرسه ما دانش‌آموز افغانی خیلی بیشتر از ایرانی بود. گاهی می‌شد که در یک کلاس فقط یک ایرانی باشد. دلایلش هم این بود که ما اجازه نداشتیم فنی

• یکشنبه ۲۳ دی ۱۴۰۳ • شماره ۴۶۴

کلی نیست. یعنی این‌طور نیست که بگوییم همه افغان‌ها با فرهنگ ما جور نمی‌شوند. ممکن است یک دانش‌آموز از شهر یا روستای دوری از کشور خودمان بیاید و نتواند خودش را اینجا هماهنگ کند ولی دانش‌آموزی که تازه از دست طالبان فرار کرده، بتواند در زمان کمی هماهنگ شود.» او گفت: «یکی از بزرگ‌ترین مشکلات ما این است که افغان‌ها اغلب امید به پایان دادن تحصیلات خود را ندارند. مثلاً می‌دانند که اگر دختر باشند باید وسط دبیرستان بروند ازدواج کنند و پسرها هم وارد بازار کار شوند.»

بوی وطن در مدارس خودگردان

یکی دیگر از راهکارهای آموزش و تحصیل کودکان افغانستانی در ایران، حضور در مدارس خودگردان است. به دلایل متنوعی، گاهی گفته می‌شود که آموزش در آن‌ها برای شهروندان افغانستانی باکیفیت‌تر است. البته این موضوعی است که نیاز به بررسی دارد اما فراموش نکنیم که اغلب این مدارس توسط دغدغه‌مندان افغانستانی و در یک محیط فرهنگی بومی افغانستان اداره می‌شوند و میزان همدلی و اعتماد بین کادر مدرسه و اولیای دانش‌آموزان ظاهراً بیشتر است. مشکلات مهاجرت و پناهندگی در اینجا بیشتر به رسمیت شناخته می‌شود. البته یکی از مسائل مبتلابه در مدارس خودگردان، سرریز جمعیت پناهندگان بعد از تغییر حکومت افغانستان در سال ۲۰۲۱ است. به طوری که تفاوت‌های فرهنگی دانش‌آموزان تازه‌از راه رسیده با مهاجران قدیمی‌تر در درس‌های زیادی ایجاد کرد. مدارس خودگردان با بودجه‌های شخصی اداره می‌شوند. معمولاً خانهای، اتاقی چیزی هستند که خیلی هم شکل رسمی مدرسه ندارند. هرکس آنجا هرکاری از دستش بر بیاید انجام می‌دهد. یکی از مدیران این مدارس درباره اصلی‌ترین مشکل مرکز خود گفت: «معضل اصلی ما کتاب درسی است. این بزرگ‌ترین کابوس من است. هرسال تهیه کتاب درسی سخت‌ترین روزهای سال تحصیلی را رقم می‌زند. بعضی وقت‌ها مجبوریم از کتاب‌ها پرینت سیاه و سفید بگیریم یا کتاب‌های استفاده شده را با پاک‌ن پاک کنیم.» یکی دیگر از معلمان اضافه کرد: «حاضرم بچه‌ها ماه کتاب نداشته باشند اما کتاب نو برایشان تهیه کنم. ذوقی که لحظه ورق زدن کتاب نو در چشمانشان دیده می‌شود ناشی از این است که احساس ارزشمند بودن می‌کنند و این برای من بسیار مهم است.»

حرفه‌ای، کار و دانش یا مدرسه نمونه برویم. همین یک انتخاب را داشتیم. و خیلی‌هایمان هم معدل لازم را برای رفتن به رشته تجربی یا ریاضی نداشتیم و فقط می‌ماند انسانی. تنها انتخابمان بود. البته یک انتخاب دیگر بود که از آن هم استقبال می‌شد: ترک تحصیل. مسئله اصلی بسیاری از خانواده‌های ما تحصیل نبود، کار بود.»

افت تحصیلی یا خروج از دایره امید

افت تحصیلی یکی از مسائلی است که این روزها واضح و مشهود است، آن قدر واضح که نمی‌توان کتمان کرد مهاجران افغانستانی دیگر رغبتی به درس خواندن ندارند. نسل دوم و سوم مهاجران افغانستانی که تبعیض در ادامه تحصیل و اشتغال را می‌بینند از یک طرف و پناهندگان تازه از راه رسیده که از سرزمین پلازه فرار کرده‌اند از طرف دیگر، این واقعیت را در جامعه دانش‌آموزان افغانی شکل داده‌اند که انگار تحصیل هم برایشان بیهوده است. به اندازه هویت افغانستانی یا شاید بسیار بیشتر از آن. از بسیاری از آن‌ها این حرف را می‌شنوی: «درس بخوانم که چی؟ آخرش باید برای اوس ممد آجر ببندارم بالا.» یا: «اگر بخواهم درس بخوانم می‌روم خارج.»

با وجود اینکه بسیاری از پناهندگان قدیمی که دیگر در ایران جا افتاده‌اند امروز خودشان را به آب و آتش می‌زنند که بچه‌هایشان درس بخوانند و به اصطلاح یک چیزی شوند، می‌بینند که فرزندانشان به نوعی دچار بی‌انگیزگی هستند و اصلاً نمی‌دانند راه حل جایگزین برای درس نخواندن چیست. یکی از این دانش‌آموزان که دبلمش را زیر فشار خانواده گرفته، گفت: «از دو کلاس دوم انسانی در مدرسه ما، تنها ۱۰ نفرشان قبول شدند و به کلاس سوم دبیرستان رفتند. از آن ۱۰ نفر هم فقط سه نفر در امتحانات نهایی قبول شدند و دبلم گرفتند. حالا الان من چه فرقی با آن‌ها دارم. من هم می‌توانم مثل آن‌ها انتخاب کنم بروم سر زمین خیار بچینم یا اینکه توی کارگاه کیف‌دوزی کار کنم. تو بگو اصلاً رفتم درس خواندم دکتر شدم. بروم کجا مطب بزنم؟ ور دل طالبان؟ ایران که اجازه نمی‌دهد.» او ادامه داد: «می‌خواستم هرطور شده بروم اما پارسال پسر عمه‌ام رفت توی یونان یا ترکیه گم و گور شد. حتی نتوانستیم ردشو بزنیم جسدشو پیدا کنیم. حالا من اسمش را هم بیاورم مادرم سگته می‌کند. شاید بعداً بروم، نمی‌دانم.»